

سرتاجام احمد شاملو، اشارت دربان منتظر را گردن نهاد و از آستانه در کوتاه بی کوبه درگذشت. پس از این دیگر کسی منتظر شعر تازه‌ای از او نخواهد بود. در غیاب او کتابهای شعرش از اکنون تا همیشه ورق خواهد خورد. حاصل عمر هفتاد و پنج ساله او حاصلی درخشان است. داستان، نمایشنامه، مقاله، ترجمه شعر و داستان، کار بزرگ او فرهنگ کوجه و بالاخره شعر که بر تارک آثار متعدد و متنوع او می‌درخشد میراث ادبی و فرهنگی قابل توجهی است که بی تردید بر غنای فرهنگی و ادبی ما افزوده است. نقد و بررسی این میراث فرصتی در خور می‌خواهد که بازماندگان و آیندگان به آن خواهند پرداخت.

جهان شعر شاملو بازتاب شیوه زیست او در جهان است و او تأثرات این شیوه زیست را با همه شور و شوق و تنوعی که در پرورش نگرش و حساسیتهای عاطفی و زیبایی شناختی او داشت، بیش از همه در گستره شعرش پدیدار ساخت. او جهان را آنقدر که با معیارهای غربی محک می‌زد و می‌زیست، با معیارهای ایرانی و سنتی نه محک می‌زد و نه می‌زیست اما چون خاورشناسی تیز نظر، فرهنگ و سنت ایرانی را نیک می‌شناخت. پیوند او با سنت و فرهنگ ملی پیوندی صوری و تحقیقی بود و با فرهنگ غرب پیوند معنایی و تجربی. شعر او محل تلاقی و

آمیزش این دو پیوند بود. زبان شعر او نیز چهره‌ای سخت سنتی و ایرانی و شیوه بیان و محتوایی سنت‌گرای داشت. دادوستد میان این زبان و آن جهان سبب تعادلی ظریف و بیگانه آشنا در شعر او گشت و وجه‌های مشخص به آن بخشید.

ظرافت طبع و باریک‌بینی‌های تجددگرایی حاصل از این نگاه دوگانه به غرب و به سنت او را در طیف کشف قلمروهای تازه در هنر شاعری و حساسیت فوق‌العاده در تمییز حد زیبایی و ابتذال قرار داد. به همین سبب هم بود که هنوز نیما زنده بود که او موفق شد اساس تجدیدی دیگر را در شعر فارسی بنا نهد و به تدریج با توانایی و استعداد خود آن را به چنان کمالی برساند که مجال تجربه‌های نو را در قلمرو آن به شدت تنگ کند. حذف وزن عروضی و وزن آزاد نیمایی دست شاملو را باز گذاشت تا هر نوع زیبایی را که ذوق او در زبان و تصویر و آهنگ و ساختمان شعر اصیل تشخیص می‌داد، به آسانی و بی مزاحمت وزن به کار بندد.

رعایت جنبه موسیقایی شعر در حیطه وزن عروضی و نظام قافیه‌بندی شعر کلاسیک بی‌تردید اگرچه خود عنصری زیبایی‌آفرین بود، اما امکان ایجاد بسیاری از زیباییهای تازه و دلخواه را در چارچوب نه‌چندان فراخ وزن و قافیه، محدود و یا غیرممکن می‌ساخت. حفظ

تساوی وزنی مصراعها و تکرار منظم قافیه هر ابداع و ابتکاری را یا بر نمی‌تافت و یا با تنبیر و جرح و تعدیل می‌پذیرفت. عدم تساوی طول وزنی مصراعها و رهایی از نظام قافیه‌بندی شعر کلاسیک، در شعر نیمایی مجال ظهور زیباییهای تازه را گسترش داد. حذف وزن نیمایی می‌توانست آخرین حصارهای محدودیت را نیز از میان بردارد. پیداست که این کار به قیمت از دست دادن برجسته‌ترین و محسوس‌ترین وجه تمایز شعر از نثر تمام می‌شد که با ذهن شعرخوانان انس و الفتی تاریخی و دیرینه داشت. نگاه انکارآمیز و سطحی شاملو به جلوه‌های سنت، جسارت او را در دست زدن به این کار تقویت کرد. خطر کردنی از این دست البته مستلزم استقبال عواقب مترتب بر آن، از جمله تحمل تسمخ‌مستمر و چه بسا عدم قبول همیشگی سخن او در مقام شعر نیز می‌شد. زمینه ذهنی آن جسارت و شجاعت و استقبال از آن عواقب در شاملو جمع بود. خطر کرد و شعر سفید گفت؛ ابتدا با احتیاط و در کنار شعرهای نیمایی، و بعد بی‌پروا و فارغ از احتیاط. حذف وزن، محسوسترین عنصر زیبایی‌پذیرفته و معتاد را که حتی تنها با رعایت آن می‌شد در جرگه شاعران قرار گرفت، از شعر گرفت؛ اما ذر امکانات متنوع زیباییهایی را که ذهنها به آن

# پایان بی‌قراری ماهان

تقی پورنامداریان



عادت نداشت به روی شعر گشود. این امکانات را ذهن و ذوق پرورده شاملو از هوای تازه به بعد به تدریج با موفقیت آزمود تا آنجا که عادت‌ستیزیهای او را که ابتدا به تمسخر گرفتند، بعد تحمل کردند و سرانجام بسیاری به رغبت پذیرفتند.

با شعر سفید مجالسی گسترده پیدا شد تا شاملو هرآنچه را با فقدان وزن در شعر از دست رفته بود به حیل گوناگون تدارک ببیند. او زبان کهن نظم و نثر را به تدریج بهتر شناخت و از طریق باستان‌نگاری زبانی در حوزه واژگان و صرف و نحو، آشنایی‌زدایی زبانی را جانشین آشنایی‌زدایی آسیب‌دیده از فقدان وزن ساخت و میان زبان شعرش با زبان نثر متداول فاصله‌های محسوس و ملموس ایجاد کرد. با استفاده از هماهنگی صامت‌ها و مصوت‌ها، تکرار کلمات در ابتدا و آخر مصرع‌ها، قافیه‌بندی‌های گهگاه که اقتضای آهنگ طبیعی کلام بود، و دقت در تألیف کلمات، نوعی هماهنگی مبتنی بر ذوق، حس کردنی اما قاعده‌ناپذیر و انعطاف‌پذیر، بر شعر حاکم کرد و آن را جانشین وزن عروضی و نیمایی ساخت. با شیوه‌ای که شاملو در کتابت شعر اختیار کرد، هم این موسیقی را ملموس‌تر کرد، و هم زیبایی‌های حاصل از نشانه‌های دیداری را گسترش داد. علاوه بر همه اینها موفقی شد زیبایی‌های حاصل از تنوع شیوه‌های بیانی را چندان که ذوق و بینش هنری او رخصت می‌داد، رها از اقتدار مقررات تجربه کند. درونمایه شعر زیر را شاید بتوان در وزن عروضی یا نیمایی نیز به گونه‌هایی زیبا بیان کرد، اما بی‌تردید آن زیباییها، از گونه زیبایی این شیوه بیان که فقط به صورت زیر حس کردنی است، نخواهد بود.

سال بد  
سال باد  
سال اشک  
سال شک

سال روزهای دراز و استقامتهای کم  
سالی که فرورگدایی کرد<sup>۱</sup>

حذف وزن نه تنها مجال کشف زیباییها و ظرافتهایی طرفه و عادت‌ستیز از این دست را، برای شاملو فراختر کرد، بلکه حفظ جو عاطفی حادثه ذهنی را در جریان نوشتن شعر که با شکستن وزن عروضی در شعر نیما آسان‌تر و طبیعی‌تر شده بود، در شعر سفید آسان‌تر و طبیعی‌تر ساخت. نیما به کمک واژگان محلی و عامیانه، و تحمیل بار معنایی نمادین و تازه بر کلمات، و حتی در هم ریختن افراط آمیز نحو زبان، سعی کرد مواعنی را که حتی با شکستن وزن عروضی، رعایت مایه‌های وزنی و نظام افاعیل عروضی در برابر این جریان طبیعی ایجاد می‌کرد، از میان بردارد. او این کار را سرانجام به قیمت ویران کردن خصوصیات صرفی و نحوی زبان و

حتی گاهی ترکیبات خارج از قاعده، تا حد زیادی به انجام رساند. شایملو نقاط ضعف و قوت کاری را که نیما سرورسامان داد، خوب می‌شناخت و من تردید ندارم که در ته دل تمسخر شعر نیما را از جانب مخالفان که غالباً زبان شعر نیما بهاد به دست آنان می‌داد، چندان هم بیراه نمی‌دانست؛ از همین روی بود که نمادگرایی اجتماعی شعر نیما را پذیرفت، استفاده از واژگان محلی را نیز قبول کرد اما هیچ‌گاه در هم ریختن افراط آمیز خصوصیات صرفی و نحوی زبان و کاربرد ترکیبات و عبارات خارج از قاعده را نپذیرفت و برای پرهیز از آن، علت آن را، که همان رعایت و حفظ مایه وزنی و افاعیل عروضی بود، از شعر خود حذف کرد. از این طریق او توانست هم فضای عاطفی و جریان طبیعی بیان را که مقدم بر ظهور شکل نهایی شعر بود حفظ کند، و هم گرفتار هرج و مرج زبانی نیما نشود. اگر نیما برای حفظ جریان و صمیمیت عاطفی سلامت زبان را به خصوص در تجارب اولیه شعر آزاد نادیده گرفت، شاملو برای حفظ این جریان و صمیمیت عاطفی در عین رعایت سلامت زبان، وزن را کنار گذاشت. توجیه علاقه‌مندان شعر نیما و نیز اشاره‌های خود او، در اختیار زبانی آشفته و بیمار به بهانه آشنایی‌زدایی، توجیهی قانع‌کننده نبود. تقلیل این آشفته‌گیها در شعرهای آخر نیما همراه با تکامل تجربه‌های او، و عدم تقلید یاران و شاگردان او از آن زبان، خود حجت موجهی در بطلان آن توجیهات یا حداقل پذیرفتنی نبودن آن بود.

آنچه در شعر شاملو به خصوص شعرهای بی‌وزن و به قول خودش سفید، چشمگیر می‌نماید، زبان، تصویر، و شگردهای متنوع جمال‌شناختی صوری است و آنچه پنهان است و نمی‌نماید اما ازجمند است، وحدت ساختمان باطنی حاصل از انسجام پاره‌ها و اجزا و عناصر شعر است که زیبایی‌های پیدای شعر او نیز با کشف آن ناپیداهاست که بهتر دریافته می‌شود. دستیابی به این همه را حذف وزن و زبان شاعرانه مروهی این عطف تضمین کرد.

این حقیقتی است که اگر سخنی در هیچ‌یک از عناصر شعر، زبان، خیال، موسیقی کلمات، نکته‌های بلاغی و ساختارهای صوری و باطنی، و حتی طرح تجربه‌های بدیع و غیرعادی، تشخیصی نداشته باشد، دیگر فرقی نمی‌کند که نام آن را ما شعر بگذاریم یا نثر. وقتی وزن، چه وزن عروضی و چه وزن نیمایی را از سخن حذف کنیم، اگر این حذف در امکانات تازه‌ای را از هر نوع بر ما نگشاید، چه علت و منطقی موجهی لزوم حذف وزن را موجه می‌نماید؟

شاملو بی‌منطقی حذف وزن را در صورت فرو نهادن هر تشخیص و ابتکاری در سخن که حذف وزن امکان تحقق آن را هموارتر کند،

می‌دانست و آنجا که تجربه چندان تازه نبود که امکان ایجاد تشخیص را تضمین کند، وزن را حتی در کتابهای اخیرش به کار می‌گرفت تا مرز میان شعر و نثر همواره رعایت شود. همین هوشیاری و دانایی بود که شعر او را فرسنگها از شعر شاعر نمایان منشورگویی امروزی جدا می‌کند. در کتاب **مدایح بی‌صله**، در شعر «مختوم‌قلی» که زمینه معنایی و عاطفی کلام، مجال ابتکار و ایجاد تشخیص را در هیچ‌یک از عناصر شعر رخصت نمی‌دهد، او وزن و زبانی متناسب با حال و هوای معنی و سخن برگزیده است، تا مرز میان شعر و نثر حفظ شود:

پسر خوبام، ماهان  
پاشو  
برو آن کوچه پالینی  
خاته‌ای هست که سکو دارد  
پیرمردی لاغر می‌بینی  
روی سکوی دم خانه نشسته است  
باقیای قدک گل‌ناری...<sup>۲</sup>

همچنین در شعر «سحر به بانگی زحمت و جنون»، آنچه به سخن تشخیص بخشیده است، وزن مناسب با زمینه تجربه است، و حذف آن مشروط به حفظ سرشت و حال و هوای تجربه عاطفی، سخن را از قلمرو شعر دور می‌کند:

سحر به بانگی زحمت و جنون  
ز خواب چشم باز می‌کنم  
کنار تخت چاشت حاضر است  
- بیات و هن و منز خر -  
به عادت همیشه دست سولی آن دواز می‌کنم.



تمام روز را بپکر

به کار هضم چاشنی چنین غروب می‌کنم

شب از شگفت این که فکر

باز

روشن است

به کور چشمی حسود لمیس خوب می‌کنم.

اما آنجا که زمینه عاطفی و ذهنی شعر مشخص شعر را در یک یا چند عنصر دیگر تدارک می‌بیند، و وجود وزن زیبایی‌های عربی و نایش را مه‌آلود و تیره می‌کند، دیگر وزن همان بهتر که جای تهی کند. به این دو قطعه شعر از آخرین مجموعه شعر شاملو، حدیث بی‌قراری ماهان نگاه کنید که بعید می‌نماید زیباتر از این صورتی که گفته آمده است، قابل گفتن باشد، حتی اگر ظرافت تجرید و احساس را در آنها ندیده بگیریم:

■ می‌دانستند دندان برای تیسم نیز هست و

تنها

بردرینند

چند دریا اشک می‌باید

تا در عزای اردو اردو مرده بگیریم؟... ۵

■ چاه شغاد را مانند

حنجره‌ای پر خنجر در خاطره من است

چون اندیشه به گوراب تلخ یادی درافتد

فریاد

شرحه شرحه برمی‌آید.

شاملو با حذف وزن از شعر به توانایی خلق بسیاری از زیباییهای بدیع در زبان دست یافت. کاری که بسیاری از شاعران کلاسیک ما مثل فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ با حفظ وزن

عروضی بدان دست یافتند. سهم شاملو را در شعر و ادب ما نه باید انکار کرد و نه باید در آن اغراق کرد. از سادگی است اگر حرمت قدر او را دستمایه انکار قدر بزرگان شعر و ادب در گذشته و حال کنیم؛ بزرگانی که تسلطشان بر وزن و زبان مانع خلق زیبایی و کشف حقیقت در شعرشان نشده است. زبان شاملو که متانت و استواریش را از ساخت و بافت و واژگان زبان کهن وام گرفت و سرزندگی و طراوتش را از واژگان و ترکیبات و کنایات زبان معاصر و فرهنگ توده، و ظرافت تلفیق و ترکیب آن دو را ذوق شاملو تعهد کرده است، به وی امکان داد تا سوره‌های پنهان حقیقت هستی و زیبایی و پلشتی جامعه ما را از منظری تازه بنگرد. بدون این زبان و شیوه بیان، جهان و جامعه از این چشم‌انداز دیدنی نبود. از این روی از پنجره شعر شاملو ما نیز جهانی را دیدیم و می‌بینیم که جز از این پنجره برای ما دیدنی نبود. از همین جهت است که شعر شاملو بینش ما را نسبت به جهان و انسان و سیاست و عشق و جامعه تغییر می‌دهد و بر غنای آن می‌افزاید و این تأثیر به‌ظاهر ناپیدایی است که هر شاعر بزرگی بر هم‌عصران و نسلهای بعد در جریان تاریخ می‌گذارد و اگرچه گستره این تأثیر به اقتضای بافت جامعه در مقاطع مختلف ممکن است کاهش و افزایش یابد، اما هیچ‌گاه از میان رفتنی نیست. شاملو خود جهان را از دریچه زبان خود دید و ما از راه دیدار جهان او که در زبانش منعکس شده است، جهان او را بخشی از جهان خود می‌کنیم و نیز زبانش را با زبان خود می‌آمیزیم و جهان و جامعه را از منظر این زبان می‌بینیم. درست است که زبان موجز و ابهام‌آمیز شعرهای شاملو چه بسا مانع از ارتباط بسیاری از دوستداران شعر او با معنی و محتوای مکتوم در آن می‌شود و این وضع حتی ممکن است تأثیر تمهدآمیز آن را در خوانندگان او نیز مشکوک نماید، اما در این نباید تردید کرد که کارکرد زبان در شعر غیر از کارکرد شعر در جامعه است. کارکرد اجتماعی شعر شاملو علی‌رغم ابهام زبانی و بیانی‌اش، بی‌گمان مؤثر و نافذ بوده است و در تحول دید دانشجویان و روشنفکران که مخاطبان اصلی شعر اویند، دخالت قطعی داشته است. شعر شاملو شعری برای همه مردم نیست، اما مردم را غیرمستقیم و با واسطه دانشجویان و روشنفکران متأثر از خویش، به سهم خود تحت تأثیر قرار داده است. اگر کسانی گمراهی او را نسبت به سنت و فرهنگ نپذیرفتند، کم بودند

کسانی که ارزش هنری و زیباشناختی شعر او را نپذیرند. ارزش شعر شاملو را هیچ‌کس در آن نمی‌بیند که زمینه‌های معنایی‌اش با بخشی از فرهنگ و سنت ما سر ناسازگاری دارد و چه بسا گاهی هم با آن سر ستیز داشته باشد، ارزش شعر او در گشودن دریچه‌ایست بر روی کسانی که طالب زیباییهای بدیع و دیدار ابعاد تازه‌ای از حقیقت هستی و انسانند. شاملو این دریچه را با خلوص و صمیمیت عاطفی، و بی‌ریا و نفاق بر طالسبان تماشاگشوده است. انکار او انکار صداقت، و اثبات کذب و ریای کسانی است که ایمان و عقیده‌ای جز اقتضای نفع وقت خویش ندارند و نمی‌نمایند. اگر کسانی زبان تظاهر منفعت‌جویانه اشخاصی را که همه چیز را با معیار سود خویش می‌سنجند کمتر از صداقت خود زبان‌رسان از دنیا گذشتگان می‌دانند، باید در راست‌نگری آنان تردید کرد. آنچه به صلاح جمع نیست، سرخوردگی جمع از انحراف مدعیان راستراهی است، نه از راست‌بینی که ظن می‌رود عقایدشان با معیارهای ما بر خطا باشد.

شعر شاملو، محصول جبر عاطفی زیستن در شرایط اجتماعی و تاریخی عصر خویش است. اگر بازتاب این شرایط در شعر او چنین است که هست، این بازتاب نتیجه تأثیر و تأثر دو عامل انسان و جهان است که یکی را شیوه زیستن او در شرایط اجتماعی و تاریخی پدید آورده است و دیگری مجموعه همان شرایط حاکم بر امور است؛ شرایط و شیوه‌ای که او در ایجاد آن نقشی نداشته است اما همواره در تغییر دانش کوشیده است. اگر ما انتظار داشته باشیم که او چیزی جز آنچه می‌توانسته است بگوید، بگوید؛ و به صورتی جز آنچه نموده است بنماید، انتظاری است از سر تعصب و جزمیت و ناشی از اشتباه گرفتن شعر با وسیله‌ای هدفمند و تبلیغاتی. هیچ شاعری امروز شعر نمی‌گوید تا کسی را یا عقیده‌ای را رد کند یا اثبات کند. او شعر می‌گوید تا تأثرات عاطفی خود را همچون بخشی از جبر نیازهای روحی و زیستی شخص خود برآورده کند. اگر ما آنچه را که توقع داریم در شعر او می‌بینیم یا نمی‌بینیم، می‌پسندیم یا نهی‌پسندیم، شاعر را از این پروایی نیست.

اگر از اولین مجموعه شعر و نثر شاملو، آهنگهای فراموش شده، همچنان که خود او خواسته است بگذریم، او پنجاه سال در عرصه شعر و ادب ما حضور فعال و برجسته داشته است. شعرهای او حاصل مکاشفات او در لحظه‌های با خویش خالی نشستن است. هر شاعری که به حقیقت شاعر است در لحظه‌های نوشتن شعر از دنیا و تعلقات و وسوسه‌ها و لوازم ناشی از زیستن در میان خلق و ملاحظاتی حقیر ناشی از نیازهای نفس آزاد می‌شود. این لحظه‌های سوقت رهایی و تقدس‌آمیز به او



فرصت می‌دهد تا در ورای پدیده‌ها و زبان روزمره به کشف احوال و عوالمی در قلمرو هستی و زبان نائل شود که با زندگی عملی و روزمره او در میان مردم همسویی و همخوانی ندارد. شعر، تفسیر و تصویر این مکاشفات در زبان شکفته و با زبان بیان شده است. بنمایه‌های محتوایی جهان مکاشفات شاملو را، زیبایی‌های بدیع و نویافته در طبیعت، آزادی، نان، عدل، ستیز با جهل، ستایش از خودگذشتگان به خاطر جمع، نفرت و کینه از ستمگران و استعمارکنندگان، و تقدیس انسان و عشق رقم می‌زند. شاعران بزرگ جدا از آنکه چگونه می‌زنند، همواره جانب خوبیها و فضیلتها را می‌گیرند. ما در جهان شعر شاملو سرزمینی را می‌بینیم که در آن مزدگورکن از آزادی آدمی افزونتر است،<sup>۷</sup> مردانی را می‌نگریم که با دهان سزخ زخمهای خویش بوسه بر زمین ناسپاس می‌نهند،<sup>۸</sup> روسپسانی را که به اعلام حضور خویش آهنگهای قدیمی را با سوت می‌زنند<sup>۹</sup> و عاشقی محکوم را که وقتی دهانش را بسته‌اند، فواره خونش در برابر چهره ناباور آبی آسمان فریاد می‌کشد.<sup>۱۰</sup> ما در جهان شعر اوست که می‌بینیم: فریاد عاصی آذرخش را هنگامی که تگرگ، در بطن بی‌قرار ابر، نطفه می‌بندد؛<sup>۱۱</sup> باران را که ریز و تند دژه را هاشور می‌زند؛<sup>۱۲</sup> شبکور گرسنه چشم حریص را که در پاکبازی معصومانه گریه و میش بال می‌زند؛<sup>۱۳</sup> و زنجیره را که زنجیره بلورین صدای خویش را می‌بافد.<sup>۱۴</sup> ما در جهان

شعر او می‌بینیم: سبیده‌دمان را که برگرده آسیبی سرکش، نالان و نفس گرفته بر دروازه افق ایستاده است و از مردمی که دیگر هوای سخن گفتنشان در سر نیست، دیاری ناآشنا را راه می‌پرسد؛<sup>۱۵</sup> و شب را که تبا دیرگاه با گلوی خونین می‌خواند؛<sup>۱۶</sup> ... اینها معدودی از چشم‌اندازهای گوشه و کنار جهان بزرگی است که در شعر شاملو دیدنی است و اگر او نبود برای همیشه از چشم ما و همه مردم جهان پنهان می‌ماند.

از خود می‌پرسم اگر شعر شاملو نبود ما چه را از دست داده بودیم؟ اگر هزاران نفری که شعر او را خوانده‌اند و هزاران نفری که از طریق آن هزاران نفر به خواندن شعر شاملو تشویق شدند و آن هزاران هزار نفری که بعد از این در طول تاریخ شعر شاملو را خواهند خواند، اگر نمی‌خواندند ما را چه زیان داشت؟ می‌بینم که این هزاران هزاران روزافزون، رودی می‌شود بزرگ و سواج و رو در گسترش که از شاملو سرچشمه می‌گیرد و تا بینهایت تاریخ موج‌زنان به پیش می‌رود. می‌پرسم اگر این رود و رودهای دیگر نبود آیا که ضمانت می‌کرد قحط سال عشق و عاطفه، انسانیت را نخشکاند؟

رود سواج و طراوات بخش میراث ادبی و بخصوص شعر شاملو سرزنده و شاداب به جریان مستمر خویش در تاریخ ادامه خواهد داد. هر چند که او دیگر در میان ما نیست، و اینک در مفصل خاک و پوک، بادی که بر لجه تاریخ

می‌گذرد، بر ایوان بی‌رونق سردش جباروب می‌کشد؛<sup>۱۷</sup> و آفتاب بی او، بر شالیزاران دره زیراب، غریب و دلشکسته می‌گذرد.<sup>۱۸</sup> ...

#### یادداشتها

برای دیدن اشاره‌هایی که در متن مقاله به شعرهای شاملو شده است، نگاه کنید به مجموعه شعرهای زیر:

۱. در آستانه، ص ۲۲
۲. هوای تازه، ص ۱۸۰
۳. مدایح بی‌صله، ص ۲۱
۴. همان، ص ۵۵
۵. حدیث بی‌قراری ماهان، ص ۱۳
۶. همان، ص ۴۵
۷. آید! در آینه، ص ۲۲
۸. آید!، درخت و خنجر و خاطره، ص ۲۳
۹. ققنوس در باران، ص ۳۰
۱۰. ابراهیم در آتش، ص ۱۵
۱۱. آید! در آینه، ص ۱۲۳
۱۲. آید!، درخت و خنجر و خاطره، ص ۴۳
۱۳. شکفتن درمه، ص ۲۱
۱۴. دشنه در دیس، ص ۱۷
۱۵. باغ آینه، ص ۹۳
۱۶. همان، ص ۴۸
۱۷. شکفتن درمه، ص ۱۸
۱۸. ابراهیم در آتش، ص ۳۵

## فرم اشتراک کیان

نام و نام خانوادگی: \_\_\_\_\_ جنس:  مرد  زن سن: \_\_\_\_\_

تحصیلات: \_\_\_\_\_ تاریخ شروع اشتراک: \_\_\_\_\_ از شماره: \_\_\_\_\_

نشانی: \_\_\_\_\_ استان: \_\_\_\_\_ شهرستان: \_\_\_\_\_

کد پستی: \_\_\_\_\_ صندوق پستی: \_\_\_\_\_ تلفن: \_\_\_\_\_

## حق اشتراک برای سال (۱۲ شماره)

چایران ۲۸۰۰۰ ریال، چهارمیکا، کانادا و خاور دور اشخاص: معادل ۳۰ دلار، کتابخانه‌ها و مؤسسات: معادل ۵۰ دلار  
 چاروپا اشخاص: معادل ۵۰ مارک، کتابخانه‌ها و مؤسسات: ۸۰ مارک، خاورمیانه معادل ۲۸ دلار  
 علاقه‌مندان می‌توانند با واریز کردن حق اشتراک به حساب جاری ۲۵۰۹، نزد بانک ملی ایران، تهران - شعبه هفت تیر (قابل پرداخت در کلیه شعب سراسر کشور) به نام رضا تهرانی، (پس از تهیه کپی) اصل فیش بانکی را همراه با کپی تکمیل شده این فرم به نشانی تهران صندوق پستی ۱۵۸۷۵۵۶۱ مجله کیان ارسال کنند.

• دانشجویان و طلاب علوم دینی با ارائه کپی مدرکی دال بر اشتغال به تحصیل می‌توانند از ۲۰ درصد تخفیف برخوردار شوند.